

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: جان بلامی فاستر
برگردان از: نیکو پوروزان
۱۶ جولای ۲۰۱۷

کاخ سفید در اشغال نیوفاشیسم

۳

پاک سازی ۴۱ سیاسی کلاسیک فاشیستی

پال سوییزی در سال ۱۹۵۲ در نامه ای به پال بارن نوشت که "متضاد نیوفاشیسم بورژوا-دموکراسی است نه فنودالیسم یا سوسیالیسم. فاشیسم یکی از اشکال سیاسی است که سرمایه داری حاکم در عصر سرمایه داری انحصاری برای حفظ و تحکیم پایه های قدرت ممکن است به کار بگیرد 42". بنابراین، مسأله فاشیسم، چه در شکل کلاسیک و یا در فرم امروزی آن، از صیرف سیاستهای دست راستی فراتر است. آن گونه که بارن در پاسخش به سوئیزی نوشت، مسأله بر سر "به قهرا رفتن" است که گسست کیفی میان لیبرال دموکراسی و فاشیسم (و در حال میان نئو لیبرالیسم و نیوفاشیسم) را رقم می زند. توسعه کامل دولت فاشیستی به عنوان یک پروسه تاریخی به تصرف ابزار دولتی در تمامیتش نیاز داشته، که لازمه اش حذف کامل استقلال بخشهای مختلف [نیروهای سه گانه دولتی] به نفع دست یابی به سلطه ملی و یا جهانی است 43. بدین ترتیب، فاشیست ها پس از به دست آوردن جای پائی در حاکمیت، به ویژه در نیروی مجریه، به طور تاریخی به شیوه های نیمه قانونی، و با توسل به وحشیگری، تبلیغات دروغین، و ایجاد رعب و وحشت در سطح جامعه به عنوان ابزاری برای کسب یکپارچه قدرت متوسل شده، که در این میان سرمایه بزرگ از لحاظ تاریخی یا بر این بی قانونیها چشم بسته و یا این که حتا به طور مستقیم از آن حمایت نموده است. در نتیجه این چنین غصب قدرت توسط فاشیستها، مصونیتهای فردی و مصونیت نیروهای اپوزیسیون سیاسی که از سوی لیبرال دموکراسی، اگر چه به طور ناکامل، تأمین شده بود، تقریباً به طور کامل از میان می رود.

تحت حاکمیت فاشیسم منافع سرمایه بزرگ فراهم گشته و حق مالکیت مطلقاً حفظ می گردد – مگر برای آنهایی که از نقطه نظر نژادی، جنسی، و یا سیاسی مورد هدف قرار گرفته باشند، که در این صورت اموال آنها غالباً مصادره می شود 44. در این سیستم، نیروی سیاسی حاکم آن چه را که در ایدئولوژی نازی "دولت فراگیر (توتالیتار)" نامیده شده و عموماً بایستی که پیرامون نیروی مجریه سازما ندهی شود، هدف کار خویش قرار داده، ولی پایه های ساختار اقتصادی را دست نخورده باقی می گذارد 45. بنابراین، دولت فاشیستی در انگاشت ایده آلی "رژیم فراگیر (توتالیتار)" بوده که ابزار سیاسی و فرهنگی را به یک نیروی یگانه تقلیل می دهد. این سیستم اگر چه علی العموم سعی در خودداری از

دخالت در امور اقتصاد و روابط طبقه سرمایه دار نموده، اما ممکن است که زمینه های سلطه بخش انحصاری را فراهم نماید⁴⁶.

هدف غائی دولت در تحت چنین شرایطی از یک سو سرکوب و به زانو درآوردن توده ها بوده، و از سوی دیگر حفاظت و ارتقای روابط مالکیت سرمایه داری، سود و انباشت سرمایه است تا از این طریق توسعه طلبی امپریالیستی را پی ریزی کند. همان طور که موسولینی خود گفته بود: "رژیم فاشیستی بر آن نیست که کل اقتصاد کشور را ملی نموده و یا بدتر از آن بورکراتیزه کند. همین کافی است که آن را از طریق شرکت های سهامی تنظیم نموده و تحت کنترل نگاه داشت ... شرکتها تأمین کننده نظم اقتصادی بوده و دولت صرفاً بخش های مربوط به دفاع، موجودیت و امنیت میهن را به عهده خواهد گرفت." 47 هیتلر نیز در بیان مشابهی گفته بود: "ما طرفدار حفاظت و نگهداری از مالکیت خصوصی هستیم ... باید از بازار آزاد به مثابه مناسبترین، به عبارتی تنها نظم ممکن اقتصادی حفاظت کنیم."⁴⁸

در حقیقت، چوب حراج زدن به اموال دولتی یکی از آن سیاستهای رژیم نازی است که غالباً نادیده گذاشته شده است. ایده خصوصی کردن (یا "باز خصوصی کردن") اقتصاد که در حال حاضر عیار نولیبرالیسم به شمار می رود، اول بار در آلمان فاشیستی که روابط مالکیت سرمایه داری در آن جا مقدس بود رواج یافت. حتی زمانی هم که ساختار فاشیستی دولت تمامی نهادهای لیبرال دموکراتیک را منحل نموده و اقتصاد جنگی را نهادینه می نمود، این روابط، اما، دست نخورده باقی ماند. بخش اعظم اقتصاد آلمان پیش از به قدرت رسیدن هیتلر در دست دولت قرار داشت. بخشهایی از اقتصاد مانند صنایع فولاد و زغال سنگ، کشتی سازی و بانک ها به طور عمده ملی شده بود. اما، تنها در طی چند سال پس از به قدرت رسیدن هیتلر، شرکت متحده فولاد به دست بخش خصوصی سپرده شد، و تا سال ۱۹۳۷ تمامی بانکهای عمده خصوصی شد. این همه باعث افزایش قدرت و وسعت سرمایه گردید. مکسین سوئیزی در یک بررسی همه جانبه از اقتصاد آلمان زیر سلطه نازیها می نویسد: "اهمیت عملی انتقال مالکیت شرکتها دولتی به دست بخش خصوصی این بود که طبقه سرمایه دار کماکان به خدماتش به عنوان وسیله ای برای انباشت درآمد، ایجاد سود و بازگرداندن مالکیت به بخش خصوصی ادامه داده، و افزون بر آن، در قبضه قدرت به دست حزب نازی کمک شایانی نمود." 49

نیکوس پولانزس در فاشیسم و دیکتاتوری به این نکته اشاره می کند که، "نازیسم مقررات حقوقی مربوط به حفاظت از نظام سرمایه داری و مالکیت خصوصی را حفظ نمود." 50

اگر خصوصی کردن در صنایع و تمرکز هر چه بیشتر قدرت اقتصادی طبقه سرمایه دار برای عروج فاشیسم در آلمان امری حیاتی بود، این اما یکپارچه شدن سلطه تمام عیار نازی ها بر کل ساختار دولت بود که با در هم شکستن نظم لیبرال دموکراتیک زمینه دست یابی به چنین امری را برای طبقه سرمایه دار فراهم ساخت. این روند که معروف به (Gleichschaltung "وارد خط کردن" یا "پاکسازی") است معرف دوره یک پارچه شدن نظم سیاسی نو در سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۴ می باشد. مفهوم عملی روند مزبور این بود که تمامی واحدهای جداگانه دولت، شامل پارلمان، قوه قضائیه، دیوان دولتی، ارتش، و شعبه های ایالتی و ولایتی حکومت جملگی از نظر سیاسی در هم ادغام شده، و فراتر از آن، این سیاست به تمامی ارگانهای عمده ابزارهای ایدئولوژیک دولتی در چارچوب جامعه مدنی، یا به عبارتی نهادهای آموزشی، رسانه ها، انجمنهای صنفی و غیره نیز تعمیم داده شود. 51 این همگونسازی با استفاده از ترکیبی از ایدئولوژی، ارعاب، همکاری اجباری، و با زور، که معمولاً با زیر فشار قرار دادن نهادها برای "پاکسازی تشکیلات خود" همراه بوده به دست آمد. کارل اشمیت، حقوقدان ارشد نازیها، دو اصل راهنمای پاک سازی را این گونه تبلیغ

نمود (۱:) بیرون کردن "نا آریائیها"، و (۲) "اصل پیشوائی" 52، یعنی قرار دادن پیشوا فراتر از قانون. یک پارچه کردن قدرت در این دوره با استفاده از پوشش قضائی مشروعیت یافت. بر اساس توضیح اشمیت، هدف از این پاک سازی ایجاد وحدت و از میان بردن آلودگیها بود که از طریق "نابود کردن ناهمگونی" به دست می آمد 53.

پاک سازی در آلمان تمامی شعبه های جداگانه دولت و ابزار ایدئولوژیک دولت را به طور همزمان، ولی در چند مرحله یا به عبارتی در چند مکث کیفی جداگانه، هدف قرار داد. آتش سوزی رایشستاگ، که تنها یک ماه پس از انتخاب هیتلر به عنوان صدراعظم در جنوری ۱۹۳۳ از سوی رئیس جمهور هیندنبورگ 54 اتفاق افتاد، دستاویز به اصطلاح قانونی برای صدور دو فرمان اجرائی شد. بعداً، اما، این فرامین به توسط لایحه تفویض قدرت، یا به عبارتی "قانون رفع خطر از ملت و رایش" 55 در ماه مارچ ۱۹۳۳، که به هیتلر قدرت صدور قانون بدون مراجعه به رایشستاگ را می داد، مشروعیت فراتری یافت. بلافاصله پس از تصویب این لایحه، دستگیری و از میان بردن مخالفان سیاسی آغاز گردید. در همین زمان "قانون بازسازی دستگاه کشوری" نیز گزرانده شد که مجوزی برای اجرای پاک سازی در تمامی دوایر دولتی بود. اولین مرحله به زیر خط رهبری درآوردن در جولای ۱۹۳۳ و با لغو تمامی حزبهای سیاسی به استثنای حزب سوسیالیست ملی کارگران آلمان خاتمه یافت 56.

در مرحله دوم [پاک سازی]، هدف برقراری کنترل و ادغام ارتش، دانشگاهها، مطبوعات، و سازمانهای فرهنگی و اجتماعی بود. هیتلر نه تنها برای اعمال کنترل خویش بر ارتش حرکت نمود، بلکه برای ادغام ارتش در پروژه نازی، در دسمبر ۱۹۳۳ با نادیده گرفتن خواست نیروهای شبه-نظامی حزب 57 اعلام نمود که ارتش "تنها ارگان کشوری است که حق حمل سلاح را دارد" 58.

"نابود کردن ناهمگونی" در نهادهای فرهنگی به بهترین وجهی در روند جذب دانشگاهها به دکتترین نازی به نمایش گذاشته شد. مارتین هایدگر 59 فیلسوف آلمانی، که رئیس دانشگاه فرایبورگ 60 بود در اوایل سال ۱۹۳۳ رسماً در رأس پروژه پاک سازی دانشگاه به عنوان مسئولیت اصلی اش گماشته شد. هایدگر نیز این وظیفه را به کمال و با کمک به سرکوب دانشگاه و فرستادن گزارش در مورد هم کارانش مو به مو اجرا نمود. در طی این سالها، وی به طور نزدیک با کارل اشمیت در ترویج ایدئولوژی نازی همکاری نموده و در دلیل-تراشی برای سیاست ضد یهودی کمک نموده و کتاب سوزان نمایشی را سرپرستی کرد 61.

مرحله سوم و تعیین کننده در روند پاک سازی سرکوب خونین در روزهای سی ام جون تا دوم جولای ۱۹۳۴ به دست رسته یورش (قهوه ئی جامگان) حزب نازی بود که به ویژه پس از مرگ هیندنبورگ در اگست همان سال، به برقراری سلطه بلامنازع هیتلر به عنوان مرجع نهائی برای صدور قانون گردید. کارل اشمیت در مقاله ای با عنوان "پیشوا از قانون حراست می کند" از این تحول به تجلیل پرداخت. از این نقطه به بعد بود که سلطه فاشیسم بر تمامی نهادهای اصلی دولت و ارگانهای عمده ایدئولوژیک جامعه مدنی به طور کامل مستقر شد 62.

بقیه دولتهای فاشیستی نیز مسیر کمابیش مشابهی را دنبال نمودند. "در روند استقرار حاکمیت فاشیستی در ایتالیا که بسیار کندتر [و ناکاملتر از همتای آلمانی اش] بود، تنها اتحادیه های کارگری، احزاب سیاسی، و رسانه ها به طور کامل به داخل خط کشانده شدند." 63

ادامه دارد

یادداشت ها:

۴۱- در ترجمه واژه المانی *Gleichschaltung* که می توان آن را به انطباق اجباری سیاسی (یا هماهنگی اجباری سیاسی) ترجمه نمود، من از واژه پاک سازی سیاسی (به طور خلاصه، پاک سازی) استفاده نموده ام که یادآور روند پاک سازی های سیاسی و حذف مخالفان در تمامی نهادهای حکومتی، فرهنگی، آموزشی، رسانه ها و غیره توسط رژیم اسلامی حاکم بر ایران در اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت (شمسی) است (م).

42 Paul M. Sweezy to Paul A. Baran, October 18, 1952, in Baran and Sweezy, *The Age of Monopoly Capital* (New York:

Monthly Review Press, forthcoming 2017)

43 Paul A. Baran to Paul M. Sweezy, October 25, 1952, in Baran and Sweezy, *The Age of Monopoly Capital*.

بازن در نامه اش اشاره می کند که اگرچه فاشیسم خواهان آن است که سیستم دولتی را به یک حاکمیت یگانه تقلیل دهد، اما، ممکن است که این حاکمیت یگانه شکل "فاشیسم پارلمانی" را به خود بگیرد، یعنی، ذاتاً لازم نیست که این حاکمیت پیرامون نیروی مجریه سازماندهی شود. وی نوشت که "نکته اساسی این است که ایجاد رعب و وحشت، سرکوبگری عربان، مخالف زدائی، استبداد دولتی، و غیره، جملگی در چارچوب مبارزه طبقاتی ویژه ای عرضه می شوند."

۴۴- "تنها چند روز پس از کسب قدرت در ۱۹۳۳، هیتلر تمامی تشکیلات متعلق به افراد همجنس گرا را قدغن نمود. وی دستور یورش به مراکز گرد همائی همجنسگراها داد و به دنبال آن انستیتوی علوم جنسیتی در برلین به غارت رفته، و مدیر انستیتو (مگنس هرشفلد) به تبعید دایم فرستاده شد. هزاران جلد کتاب از کتاب خانه این انستیتو در آتش سوزانده شد. سلب مصونیت های قانونی المانیهای همجنسگرا به شدت از سوی کلیساهای المان مورد حمایت قرار گرفت. اما، تاکتیکهای غیرقانونی به کار گرفته شده در این کمپین به زودی در مورد دیگران به کار گرفته شد." به نقل از:

Chris Hedges, *American Fascists* (New York: Free Press, 2006), 201. See also Ralf Dose, *Magnus Hirschfeld* (New York:

Monthly Review Press, 2014)

45 See Franz Neumann, *Behemoth* (New York: Oxford University Press, 1942), 62-82.

این یک بررسی کلاسیک از توسعه دولت نازی و رابطه اش با اقتصاد است. اگرچه "دولت فراگیر (توتالیتیر)" (که البته نباید این اصطلاح را با ایده لیبرالی توتالیتاریانیسم که بعداً پیدا شد اشتباه گرفت) ایده آل فاشیسم بوده، اما در واقعیت اش بیش از آن که یک پارچه باشد بی سر و سامان بود. در فاشیسم کلاسیک، وجود "دولت دوگانه" متشکل از ابزار دولتی در یک سو و ابزار حزبی در سوی دیگر گونه نما بود. به علاوه، تمرکز قدرت دولتی نتوانست مانع از نوعی از پراکندگی شود که بر بستر آن دولت توانائی کارکرد کاملش را در مفهوم هابس یاش* از دست می دهد.

* Thomas Hobbes, *Leviathan: Or The Matter, Forme, & Power of a Common-Wealth Ecclesiasticall and Civill* (1651)

See also:

Slavoj Žižek, *Did Somebody Say Totalitarianism?* (London: Verso, 2001), 1-3.

۴۶- پولانزس بر این باور است که دولت فاشیستی از سرمایه انحصاری "به طور نسبی مستقل" است. در حالی که به نظر می رسد که درست تر آن باشد که این تأکید را وارونه کرده و این گونه گفت که اقتصاد و سرمایه انحصاری قویاً مستقل است. این درست است که سرمایه انحصاری حکومت لیبرال دموکراتیک را ترجیح می دهد، اما، تا مادامی که

در پروسه انباشت سرمایه خصوصی و انحصاری وقفه ایجاد نشده و حتا در چارچوب "روبنای" فاشیستی تسهیل گشته باشد حاضر است که به مدیریت فاشیستی اقتصاد سیاسی تن دهد. نگاه شود به:

Nicos Poulantzas, *Fascism and Dictatorship: the Third International and the Problem Fascism* (London: Verso, 1974), 85

در آلمان نازی، استقلال [سرمایه انحصاری] تنها زمانی دچار وقفه شد که آلبرت اسپیر در بحبوحه جنگ برای سازماندهی صنایع در خدمت اهداف جنگ گماشته شد. نگاه شود به:

Franz Neumann and Paul M. Sweezy, "Speer's Appointment as Dictator of the German Economy," in Franz Neumann, Herbert

Marcuse, and Otto Kirchheimer, *Secret Reports on Nazi Germany* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2013), 48-60

47 Benito Mussolini, "Plan for the New Italian Economy (1936)," in Carlo Celli, ed., *Economic Fascism* (Edinburgh, VA: Axios, 2013), 277-80.

48 Hitler quoted in Konrad Heiden, *Der Fuehrer* (Boston: Houghton Mifflin, 1944), 287; Robert W. McChesney and John

Nichols, *People Get Ready* (New York: Nation, 2016), 38.

49 Maxine Yalpe Sweezy (also under Maxine Y. Woolston), *The Structure of the Nazi Economy* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1941), 27-35. See also:

Gustav Stolper, *German Economy, 1870-1940* (New York: Reynal and Hitchcock, 1940), 207
Germà Bel, "The Coining of 'Privatization' and German's National Socialist Party," *Journal of Economic Perspectives* 20, no. 3 (2006): 187-94

"Against the Mainstream: Nazi Privatization in 1930s Germany," University of Barcelona, <http://ub.edu>

50 Nicos Poulantzas, *Fascism and Dictatorship* (London: Verso, 1974), 344

51 Karl Dietrich Bracher, "Stages of Totalitarian 'Integration' (Gleichschaltung): The Consolidation of National Socialist Rule in 1933 and 1934," in Hajo Holburn, ed., *Republic to Reich* (New York: Vintage, 1972), 109-28; Robert O. Paxton, *The Anatomy of Fascism* (New York: Vintage, 2005) 123-24; Emmanuel Faye, *Heidegger* (New Haven, CT: Yale University Press, 2009), 39-58.

52 *Führerprinzip*

53 Faye, Heidegger, 151-54, Carl Schmitt, “The Legal Basis of the Total State,” in Griffin, ed., *Fascism*, 138-39.

54 Paul Ludwig Hans Anton von Beneckendorff und von Hindenburg

55 The Enabling Act, or “law to Eliminate Peril to Nation and Reich”

56 Bracher, “*Stages of Totalitarian ‘Integration’*” 118-22. On the Reichstag fire, see John Mage and Michael E. Tigar, “The

Reichstag Fire Trial, 1933-2008,” *Monthly Review* 60, no. 10 (March 2009): 24-29

57 Brown-shirt wing, the SA (*Sturmabteilung*, “Assault Division” or Stormtroopers)

58 Bracher, “*Stages of Totalitarian ‘Integration’*” 122-24.

59 Martin Heidegger

60 Freiburg

61 Faye, *Heidegger*, 39-53, 118, 154-62, 316-22; Richard Wolin, ed., *The Heidegger Controversy* (Cambridge, MA: MIT Press, 1993).